

خاطره‌ی از

عیادت دکتر محمد مصدق

در احمدآباد

دکتر اسمعیل یزدی

استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران
و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان علوم پزشکی



قبل از انجام بیوپسی یا نمونه‌برداری - چون ظهر و وقت ناهار بود - ایشان دعوت کردند که اول ناهار بخوریم، لذا به اطاق کوچکی که در آن یک میز و چند صندلی قرار داشت، هدایت شدیم.

سر میز غذا آقای دکتر غلامحسین مصدق، خواهرشان خانم متین‌دفتری (منصوره خانم)، آقای هدایت متین‌دفتری، اینجانب و دخترم بودیم. یادم هست که غذا لوبیاپلو بود و دیس پلو را گذاشتند وسط میز. آقای دکتر مصدق شخصاً غذا را در بشقاب میهمانان می‌گذاشتند. ابتدا از کوچکترین فرد که دخترم بود، شروع کردند تا به ترتیب و در آخر سهم خود را کشیدند.

پس از صرف ناهار، خوشبختانه چون پیش‌بینی‌های لازم را از نظر بردن وسائل کرده بودم، با انجام بیحسی موضعی، نمونه‌برداری از ضایعه‌ی به وجود آمده در کام آقای دکتر مصدق به عمل آمد.

مدرسه‌ی احمدآباد ساخته‌اند ولی فعلاً مقر پادگان نظامی و محل اقامت مأموران ساواک شده است. ضمناً در طبقه‌ی پایین ساختمان یک داروخانه و درمانگاه ساده، برای پذیرایی بیماران وجود دارد که روزهایی که آقای دکتر غلامحسین مصدق به دیدن «آقا» می‌آیند به علت مراجعه‌ی روستاییان رونق خاصی پیدا می‌کند. بیماران معاینه شده در صورتی که نیاز به جراحی و یا بستری شدن داشته باشند، به بیمارستان نجمیه اعزام می‌شوند.

در داخل ساختمان به اطاق ایشان که محقر و دارای فضایی محدود بود رفتیم. ابرمرد تاریخ معاصر ایران را با همان وقار و صلابتی که زمان دانشجویی و جریانات ملی شدن صنعت نفت افتخار دیدنش را داشتیم، یافتیم. پس از تعارفات اولیه، اشاره کردم که هنگام نخست وزیری هم به‌عنوان نماینده‌ی دانشجویان دانشکده‌ی دندانپزشکی همراه با نمایندگان دانشجویان دانشکده‌های دیگر افتخار دیدارشان را داشته‌ام. عکس‌العملی نشان دادند ولی پس از مکث کوتاهی، قبل از این که ایشان را معاینه کنم، سوال کردند: «آقای دکتر آیا بار قبل که مرا دیدید، راضی از پیش من رفتید؟» بعد از پاسخ مثبت اینجانب و خنده‌ی همیشگی خاص خود گفتند: «حالا می‌توانم با خیال راحت دهانم را برای معاینه باز کنم.» در معاینه‌ی بالینی، ضایعه‌ی برآمده کام ایشان به نظر تومور آمد و بایستی نمونه برداری می‌شد. موضوع را با آقای دکتر غلامحسین مصدق فرزند ایشان که حضور داشتند، در میان گذاشتم و قرار شد انجام شود.

□ اوایل پاییز (آبان ماه) ۱۳۴۵، آقای هدایت متین‌دفتری (نوه‌ی دختری آقای دکتر مصدق) به این جانب مراجعه و با آشنایی‌های قبلی که داشتیم به من گفتند: «پدربزرگم، آقای دکتر مصدق مشکلی در فک بالا و سقف دهان دارند که بنابر نظر متخصص گوش و حلق و بینی، آقای دکتر «ن» که ایشان را ویزیت کرده‌اند، به‌نظر یک آبسه می‌آید معذالک توصیه کرده‌اند که یک متخصص آسیب‌شناسی و جراحی دهان و فک و صورت ایشان را ببیند، آیا شما آمادگی دارید که اگر اجازه‌ی لازم را از مقامات سازمان امنیت بگیریم از ایشان در احمدآباد عیادت کنید؟» با اشتیاق، افتخار و علاقه، آمادگی خود را اعلام کردم و قرار شد اقدامات لازم را برای کسب اجازه انجام داده و به من اطلاع دهند. چند روز بعد مراجعه و تاریخ و قرار رفتن به احمدآباد را گذاشتیم. از شرایط این بود که دوربین نیاوریم و از وسائل فقط کیف پزشکی‌ام همراه باشد. در عین حال به ایشان گفتم که مایلم دخترم را، که در آن موقع حدود ۷ سال داشت، با خود بیاورم که قبول کردند.

روز موعود (جمعه‌ی بود) ایشان آمدند و با هم رفتیم احمدآباد. قبلاً لوازم ضروری برای انجام اقدامات ابتدایی و ویژه را که پیش‌بینی کرده بودم در کیف همراه گذاشته با خود بردم.

در احمدآباد از کنترل‌های امنیتی و بازرسی گذشتیم و از خیابانی که منتهی به ساختمان می‌شد، وارد قلعه شدیم. در سمت راست و اواسط خیابان ساختمانی بود که گفته شد آقای دکتر مصدق آن را برای

بعد از ظهر عازم تهران و ترک احمدآباد شدیم. آقای دکتر مصدق با تواضع خاص خود، تا درب قلعه ما را مشایعت کردند. در موقع خداحافظی به ایشان گفتم: انشاءالله هفته آینده نوع ضایعه که معلوم شد، داروی لازم را می آوریم و ظاهراً چیز مهمی نیست. ایشان بلافاصله گفتند: امیدوارم خبر خوبی برای من بیاورید. هنوز من در حال اشاره به این بودم که چیز مهمی نیست و ... ایشان گفتند: امیدوارم سرطان باشد! ... من واقعاً یکه خوردم و ادامه دادم که: من از این وضع تنهایی و زندگی خسته شده‌ام!

روز بعد نمونه‌ی برداشته شده به بخش آسیب‌شناسی فک و دهان دانشکده‌ی دندانپزشکی دانشگاه تهران برده شد و پس از طی و انجام مراحل آزمایشگاهی و تهیه‌ی مقطع مورد نظر، آزمایش میکروسکوپی به

جمعه‌ی بعد به احمدآباد برویم و محل نمونه‌برداری و ضایعه را بررسی بیشتری بکنیم.

در ملاقات بعدی هم دخترم را همراه بردم. بعد از ناهار آقای دکتر مصدق یادداشت کوچکی برای دخترم نوشتند و با امضای کاریکاتوری خودشان و یک کادو که قبلاً آماده کرده بودند، به او دادند.

واکنش ایشان نسبت به نتیجه‌ی آزمایشات و تشخیص عادی بود. هفته‌ی بعد برای بررسی بیشتر و تهیه‌ی نمونه عمیق‌تر از محدوده‌ی ضایعه، ایشان را در بیمارستان نجمیه بستری کردند و سپس تحت بی‌حسی موضعی، توسط یکی از متخصصین گوش و حلق و بینی نمونه‌برداری از ضایعه در داخل سینوس را انجام دادند که نتیجه و تشخیص همان شد که در



آرامگاه زنده‌یاد دکتر محمد مصدق در احمد آباد

نمونه‌برداری از کام به عمل آمده بود و مشخص شد که ضایعه از سینوس به اطراف تهاجم پیدا کرده است.

متعاقب این اقدامات و ارسال لام‌های میکروسکوپی برای مشورت به مراکز خارج از کشور توسط آقای دکتر غلامحسین مصدق (لوزان- سوئیس) و تأیید تشخیص متخصصین ایرانی، مشاوره‌ی پزشکی با حضور متخصصین مختلف در بیمارستان مهر تشکیل شد و درمان‌های: جراحی،

عمل آمده و «ترانزیشنال کارسینوما» (ضایعه‌ی بدخیمی که مشی کند دارد و در فک بالا بیش تر از پوشش داخلی سینوس منشاء می‌گیرد)، تشخیص داده شد.

لام میکروسکوپی آماده شده را برای مشورت و نظرخواهی نزد مرحوم دکتر آرمین، استاد فقید آسیب‌شناسی دانشکده‌ی پزشکی تهران، بردم و تشخیص را تأیید کردند. نتیجه، با آقای دکتر غلامحسین مصدق در میان گذاشته شد و قرار شد

رادیوتراپی و شیمی‌درمانی مطرح مورد بحث قرار گرفت.

در نهایت با وجود اختلاف نظر موجود بین حاضرین در جلسه‌ی مشاوره، رادیوتراپی به اجرا درآمد. چند روز بعد از انجام رادیوتراپی آقای دکتر غلامحسین مصدق با اینجانب تماس گرفتند و اظهار داشتند که دهان «آقا» به شدت زخم شده و قادر به تغذیه نیستند و فوق‌العاده ناراحت‌اند... در این موقع آقای دکتر مصدق با مجوز مقامات امنیتی و دربار، در منزل آقای دکتر غلامحسین مصدق در خیابان کاخ سابق اقامت داشتند، به عیادت ایشان رفتم. آن‌چه که پیش بینی می‌کردیم عارض شده بود.

به آقای دکتر غلامحسین مصدق گفتم: «شنیده‌ام که شاه برای اعزام ایشان به خارج موافقت کرده است، این موضوع را با «آقا» مطرح کرده‌اید؟» گفتند: بله با این‌که امکان بردن و بستری کردن ایشان در بیمارستان‌های سوئیس به خصوص در لوزان که چند دوست پزشک در آن جا دارم به سهولت امکان‌پذیر است، معذالک وقتی که موضوع را با ایشان در میان گذاشتم، با پرخاش گفتند: «چرا به خارج بروم؟ پس شماها که ادعای طبابت می‌کنید و در خارج هم تحصیل کرده‌اید، چکاره‌اید؟ اگر واقعاً طبیب هستید، همین جا مرا معالجه کنید. من با مردم چه فرقی دارم، مگر دیگران که بیمار می‌شوند، برای معالجه به خارج می‌روند...؟» حتا در مورد آوردن پزشک نیز از خارج که اجازه‌ی آن از شاه گرفته شده است، به شدت مخالف کردند و گفتند «لعنت خدا بر من و هر کسی که در این زمان بخواهد مخارج زندگی چندین خانواده‌ی این مملکت فقیر را صرف آوردن دکتر برای معالجه‌ی من از خارج کند...»!

به این ترتیب اعزام ایشان برای درمان به خارج منتفی شد. اما همزمان خونریزی معده همراه با تشدید زخم‌های مخاط دهان و گلو منجر به بستری شدن آقای دکتر مصدق در بیمارستان نجمیه شد و در نهایت یکی از مردان و قهرمانان ملی تاریخ ایران به علت عود زخم معده و خونریزی شدید در

سحرگاه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۴۵ دیده از جهان فرو بست.

خبر درگذشت ایشان در همان روز در سراسر تهران پخش شد. عده‌ای از دوستداران، یاران، روزنامه‌نگاران، خبرنگاران و نیز مردم عادی به بیمارستان نجمیه مراجعه کردند ولی با مأمورین انتظامی و ساواک روبه‌رو شدند و جز به خانواده‌ی دکتر مصدق به هیچ‌کس اجازه‌ی ورود به بیمارستان داده نشد...^۱

بنابر وصیت، ایشان آرزو داشت که در کنار شهدای سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ (شهر ری) دفن شود ولی به رغم وساطت آقایان پرفسور عدل و امیرعباس هویدا (نخست وزیر) مورد موافقت شاه قرار نگرفت.^۲ لذا مراسم تشییع و تدفین در احمدآباد و با شرکت حدود پنجاه نفر از خویشان و یاران و هم‌زمان ایشان که در میان آن‌ها آیت‌الله سید رضا زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و مهندس حسینی نیز حضور داشتند، به عمل آمد. شست و شو و غسل توسط آقای دکتر سبحانی در نهر آبی که از میان باغ می‌گذشت، انجام گرفت و سپس آیت‌الله زنجانی و مهندس بازرگان ایشان را کفن کردند.^۱

وصیت‌نامه‌ی سیاسی دکتر مصدق در کتاب **خاطرات و تألمات** درج شده است^۳ و در وصیت‌نامه شخصی مراسم تشییع و محل دفن و نیز ترتیب تقسیم اموالشان را مشخص کرده‌اند که گزیده‌ای از آن چنین است:

۱- وصیت می‌کنم که فقط فرزندان و خویشان نزدیکم از جنازه من تشییع کنند و مرا در محلی که شهدای ۳۰ تیر مدفون‌اند دفن نمایند.

۲- از بابت منافع سال اول مبلغی که به صورت جداگانه تنظیم شده، به اشخاص مفصله در آن صورت بپردازند و هرچه باقی ماند برای نماز و روزه و حج این‌جانب به کار برند و از عواید سال دوم قطعه زمینی که برای باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران مناسب باشد با نظر نماینده آقایان خریداری شود.

دکتر مصدق در اسفند ماه ۱۳۴۵ در ۸۴ سالگی دیده از جهان فروبست ولی راهی روشن و خاطراتی ارزشمند، افتخارآمیز و ماندنی برای ملتی که پس از سالها در دوران کوتاه زمامداری وی کرامت انسانی، آزادی، استقلال و اقتدار ملی را تجربه کرده بود، باقی گذاشت. یادش جاودان و راهش پر پیرو باد. ■

منابع

- ۱- در کنار پدرم، خاطرات دکتر غلامحسین مصدق، تهیه و تنظیم غلامرضا نجاتی، چاپ اول ۱۳۶۹، ص ۱۵۵-۱۵۲.
- ۲- نخست وزیر سه دقیقه قبل درگذشت، محمود تربتی سنجابی، انتشارات عطایی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۰-۱۲۵.
- ۳- خاطرات و تألمات مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی.

بگو از مصدق، هم از فاطمی

س. سعادت

یادداشت سردبیر

خوانندگان فرهیخته و ادب‌دوست **حافظ**، مناظره‌ی قلمی و جنگ ادبی میان شاعر ارجمند معاصر آقای س. سعادت و ادیب و شاعر بزرگوار آقای دکتر عباس کی‌منش (مشکان گیلانی) استاد محترم دانشگاه تهران را در شماره‌های گذشته‌ی ماهنامه خوانده‌اند که به صلح و صفا خاتمه یافت. آقای س. سعادت اکنون این شعر را به مناسبت نزدیک شدن ۳۰ تیر و ۲۸ مرداد به **ماهنامه‌ی حافظ** فرستاده‌اند. باید تکرار کنم که مخاطب واقعی این‌گونه اشعار، شخص سردبیر این ماهنامه نیست، بلکه «این مدایح بی‌صله» به همه‌ی همکاران مجله و آزادگان ایران که چنین موجی در کشور آفریده‌اند، تعلق دارد.

سرت سبز باد و دلت شاد امین
یمین و یسارت ز الطاف غیب
در آن‌جا که گردد قلم‌ها قلم
مبادا در این گردباد مهیب
غم این است اصحاب اندیشه را
هواخواه مردان آزاده باش
فروزان نگه‌دار شمع سخن
یکی بیستون بر کن از معرفت
بگو از مصدق ز عیم بزرگ
بگو از مصدق که با انگلیس
بگو از مصدق، هم از فاطمی
به صد حسرت از سی‌ام تیرماه
شهیدان راه خدا بی‌گمان
یکایک به میدان، ز حق دم زدند
روا نیست با این همه خون پاک
نشانی ز چاهی مرا ده که کرد
یقین دارم این ناله‌ی مختصر

بود دگه‌ی علمت آباد امین
ز آفات دوران مصون باد امین
مدادت ز حق گیرد امداد امین
رود نقد «مهنامه» بر باد امین
وطن بیش از این غم مبیند امین
بدان‌سان که بودند اجداد امین
به کبریت اذهان وقاد امین
پُرآوازه چون کار فرهاد امین
هم از بیست و هشت **امرداد** امین
به نیروی مردم درافتاد امین
دو قربانی جهل و بیداد امین
وز آن کشتگان هم بکن یاد امین
نبودند جز طالب داد امین
که باطل برافتد ز بنیاد امین
شود باز در کار، افساد امین
علی از سر درد، فریاد امین
برانگیزد احساس استاد امین